

خنجر از پشت!

فیاض زاهد

43 سال از انقلاب مردمی و اسلامی سال 57 گذشت. رسیدن به این نقطه کار راحتی نبوده است. تداوم این تلاش ملی برای تحقق شعارهای انقلاب 57 گویای انرژی نهفته قدرتمند و ذاتی آن است. این انقلاب رویا و آرزوی مومنانه مبارزینی بود که امکان همزیستی اسلام و دموکراسی را ممکن می‌دانستند. نمی‌گویم به همه ابعاد و ممیزات آن آگاهی داشتند، بلکه می‌توانم بگویم، در ذهن‌شان چنین ترکیبی برای جامعه اسلامی ایران و منطقه شدنی می‌نمود. انقلاب اسلامی در ادامه موجب پویایی و سرزندگی اسلام سیاسی با گرایش‌های مختلف هم شد. هرچند سهم اسلام رادیکال و ارتجاعی در این میان بیش از بقیه بود. این اتفاق سه دلیل عمده داشت. اسلام رایج در دیگر بلاد اسلامی بیش از آنکه در معرض نگره شیعه انقلابی و وابسته به اندیشه امام خمینی باشد، تحت تاثیر و نفوذ اسلام حنفی و در راس آن وهابیت قرار گرفت. عربستان سعودی به دلیل دارا بودن ثروت‌های بادآورده نفتی و تئوری «خنجر از پشت» و در راستای برنامه‌های استراتژیک سرویس‌های غربی، آن گرایش به اسلام سیاسی را در شکل افراطی به صحنه آورد. موضوعی که خیلی زود به پاشنه آشیل غرب و عربستان سعودی بدل شد.

رقابت کشورهای غربی برای حفظ منافع و لزوم برتری استراتژیک در مواجهه با ایران، دستگاه سیاسی-امنیتی و رسانه‌ای آمریکا را علیه ایران بسیج کرد. تحمیل جنگ به ایران و حمایت همه‌جانبه غرب، فضای گفت‌وگوهای ناآشنا اما ضروری تقویت نهادهای مدنی و اجتماعی را ابتر گذاشت. میل به کسب قدرت یکسویه در بین برخی رهبران انقلاب، ضرورت‌های سیاسی، حماقت رهبران مجاهدین خلق و ده‌ها عامل دیگر، فضای سیاسی کشور را از نشاط و تعامل و تعاطی به سمت نوعی انسداد برد که تاکنون نیز آثار آن هویداست.

معضل دیگر مبارزه و تلاش کشورهای نامشروعی چون اسرائیل برای ناکامی ارزش‌های انقلابی بود.

به این سه عامل می‌توان مولفه‌های دیگری را نیز افزود. امروز اما حاصل کار چیزی نبود که متصور بودیم. جبهه گسترده‌ای از استراتژی‌ها، رفتارها، ساختارهای شکل گرفته، تهدیدات خارجی و حذف بسیاری از رهبران انقلابی که گویا به صفت یکسان و دایمی انقلاب‌ها

تبدیل شده، این پرسش کلیدی را ایجاد کرده که آیا حقیقتاً ایران در سال 57 به انقلاب نیاز داشت؟ آیا راه و روش دیگری برای تحقق بهتر رویاهای فعالان سیاسی برای تحقق آرمان‌هایشان متصور نبود!

نمی‌توان به همه این ابهامات پاسخ داد. از سویی در تاریخ با اما و شاید و اگر طرف نیستیم. وقتی واقعه‌ای رخ داده، رخ داده. یعنی ضرورت تحقق آن از منظر تاریخی فراهم شده بود. گمانم آن است که اگر این نوار را به عقب برگردانیم، ملت ایران همان کاری را می‌کند که در 43 سال قبل کرد، چون تاریخ امری واقعی است نه فانتزی. - کافی است به حس درونی مردمان این سامان در مواجهه با مشکلاتشان رجوع شود. پاسخ خیلی سخت نیست. -

چنین پرسشی می‌تواند در مواجهه با انتظارات و دغدغه‌های امروزمان نیز مطرح شود. با شکست اصلاح‌طلبان در اصلاح روندها و برنامه مشترک تندروهای داخلی و خارجی در این باره، در چند سال اخیر بیش از گذشته به این می‌اندیشیم که آیا ایران مجدداً به انقلاب نیاز دارد؟ آیا هیچ راه و منفذی برای تحقق برخی مطالباتی که در سال 57 طلب می‌کردیم، فراهم است؟ آیا سه شعار محوری انقلاب یعنی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی زمینه‌های عینی تحقق را داراست؟

به این پرسش می‌توان ده‌ها سوال دیگر را افزود. پرسشی شاید فراتر از این مساله که آیا ایرانیان دیگر رغبت و علاقه‌ای برای انقلاب دارند، آیا جمعیت و نسلی که در دل خود سابقه تحقق انقلاب دارد مجدداً به آن متمسک می‌شود؟

اما تمرکز اساسی را می‌توان بر نقش حاکمیت متمرکز کرد. به نظر در تحقق بی‌ثباتی سیاسی در ایران امروز دو گروه در ائتلافی نانوشته با یکدیگر در تلاش هستند. جریان‌ات تندروی داخلی که هیچ حقی برای نقش و جایگاه مردم قائل نیستند، اما در حاکمیت دست بالاتر را دارند و براندازان بیرونی که در تلاش برای اثبات این نظریه هستند که جمهوری اسلامی اصلاح‌ناپذیر است. ناکارآمد کردن جریان اصلاحی و حتی میانه‌روهایی که خاستگاه سنتی محافظه‌کاری دارند و حذف همه گروه‌های سیاسی و اجتماعی و یکدست کردن حاکمیت از یکسو و گماردن مدیران نابلد، بی‌تجربه و بله قربان‌گو مرحله اول اقدام تندروهای داخلی است. پازل تکمیلی از آن براندازان است، چون در نتیجه هر جمله‌ای که از تریبون‌های رسمی پخش می‌شود، هر اقدام نسنجیده‌ای که رخ می‌دهد، هر آمیدی به بهبود اوضاع فرهنگی و اجتماعی به یأس بدل می‌شود، حلقه بیرونی کار را تکمیل می‌کند. اینکه این سیستم سیاسی هیچ کارایی و نگرش درستی برای بهبود و بهره‌وری ندارد. زنجیره‌ای از تصمیمات غلط، دشمن‌تراشی‌های بیهوده، فرسودگی ماشین صنعت و اقتصاد، از دست دادن فرصت‌های بی‌شمار اقتصادی و بیرون ماندن از

رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، احساس حس یأس و ناامیدی، نرخ بالای مهاجرت و... همگی در چرخه باطل تزریق حس شکست از سوی دو نیروی داخل و برون بازتولید می‌شود. اینکه تا چه زمانی می‌توان به پایداری وضعیت امید داشت، از حوصله این مقاله بیرون است. اما در این تردیدی نیست که نمی‌توان این ائتلاف نانوشته را تصادفی ارزیابی کرد. نمی‌توان پذیرفت این سطح از پیمان‌های مشترک، ناخودآگاه شکل گرفته باشد. تجربه بشری می‌گوید باید حساس بود. باید دریافت چه اصراری است تا نشان داده شود مردم و مکانیسم‌ها عقلانی در این ساختار بی‌ارزشند! نخبگان و منتقدان دلسوز خانه‌نشین و بازار مکاران و ریاکاران پررونق. دیگر سوی ماجرا تلاش‌های شبانه‌روزی برای تزریق این حس و نشان دادن معجزات عوامل داخلی در رسانه‌های بیرونی برانداز است. کاش نهادهای تصمیم‌ساز، عقل‌های سایه‌وار و نامریی سیستم از خود این سوال را بپرسند: این ماشین دشمن‌تراشی و ناراضی‌سازی چرا اینقدر فعال است؟ چرا نباید جلوی این هیولای بدسرشت را گرفت. بازبینی آنچه در 57 رخ داد، می‌تواند موید این نگرانی‌ها باشد. کاش دیر نشده باشد، چون با حذف منتقدان دلسوز و شناسنامه‌دار، موتور مخالفت‌ها خاموش نمی‌شود، نسل جدیدی از مطالبه‌گران از راه می‌رسند. گروهی که دیگر با شما سخن نخواهند گفت. ناشناس هستند و بر انبانی از نفرت، فاصله طبقاتی، فقدان گفت‌وگوهای ملی و از نظر آنها بی‌ثمر سوار می‌شوند. تندرورها اصلاح‌طلبان را از کار انداختند تا در فضای تك قطبی تنفس کنند، اما یادشان می‌رود که این اصل دیالکتیک را دریابند، هر چیزی در درون خود، ضد خود را پرورش می‌دهد.

منبع: روزنامه اعتماد 23 بهمن 1400 خورشیدی